

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE9031

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصل در دستنهادن و نصیحت علی سوله الامین علیه السلام بر و اصحابه الراشدین اجمعین  
نامه نگاران و دبیران و شیعیان زیارات حرمین شریفین بوده و خدنگ این آرزو در جگریش میشد  
فلما اجتمع عوالمی بو قلمون و نیزنگهای نفس و دن دست در پیش میداشت اکنون که نیز  
سعادت ازلی بسازگاری آماده شد و همه ساز و برگ این خمینه سفر صیبا آمد بخاطر رفت که پیش  
آمد های سفر گنگاشتن اسامی منازل جز آن بضبط آوردن مناسب است تا عموما سالکان  
این طریق را دستور آگهی شود و این صغیفه به ترغیب الغریب الی دیار کعبه  
موسوم شد و هم به آهنگ غریب که اعداد سال از دستخارج شود نامزد آمدن مال  
که از این پیش توقع قبولش نمی باد آغاز سخن در ذکر حقائق که از روز و احوالی  
از وطن پیش آمده تهنه نماند که به بدقته تأیید یزدی یوم انجیس تاریخ ششم  
شوال المکرم ۱۳۵۴ هجری باهنگام نیل سعادت زیارت حرمین شریفین زادگاه اهل بیت  
و نشر فیما از وطن با لوف حرکت اتفاق افتاد و هر یکی را از اعزاء و اکابر وطن به آغوش گرفت

این سفر گنگاشتن اسامی منازل جز آن بضبط آوردن مناسب است تا عموما سالکان این طریق را دستور آگهی شود و این صغیفه به ترغیب الغریب الی دیار کعبه موسوم شد و هم به آهنگ غریب که اعداد سال از دستخارج شود نامزد آمدن مال که از این پیش توقع قبولش نمی باد آغاز سخن در ذکر حقائق که از روز و احوالی از وطن پیش آمده تهنه نماند که به بدقته تأیید یزدی یوم انجیس تاریخ ششم شوال المکرم ۱۳۵۴ هجری باهنگام نیل سعادت زیارت حرمین شریفین زادگاه اهل بیت و نشر فیما از وطن با لوف حرکت اتفاق افتاد و هر یکی را از اعزاء و اکابر وطن به آغوش گرفت



و در مضطر اقرار کرد که تا این مقام با من آمده بودند تنگ و در کنار گرفت و ایشانرا بخطط اتقی سپرده  
پدر و درودم و خود مع حاجی غلام حسین رفیق خود و دار و نقد صاحب دبی صاحب رفقا  
ایشان سده ساعت بالای نیم شب زده بر ریل نشستیم تو کوئی که بر بندگاه شستیم میان راه که  
شاید بر چوکی کها کار را بر ریل دبی بستاند و قلندر شاه یکی از رفقای دبی صاحب بدلقانها  
حاجت بول بی ضرر نه از مرکب بدر جست بدر آمدنش همان بود و رسیدن ریل همان مسکن انبر  
و فغان فرو ماند اما سو و بنو و شب انگاه که ریل در گذر آمد چون نکلست بر خود داشت پیش کرده بر مرکب  
نشست و سحرگاه به پایوست هشتم شوال پیش از نیم روز در آنکه آباد رسیدن بد حاجی و در  
بزرگی آن روز و شب اقامت کردن اتفاق افتاد که ریل از کانپور تا آنکه آباد دیگر و پیوه  
و چهارده آنه بهر یک کس می ستانند در نیم مقام بسعادت زیارت خال ذوالمجد و الکمال  
شیخ رحیم بخش صاحب مد ظله که از افضل بانگزارنده اوراق پدران و صهر و اشفاق میدارند شرف  
جناب ایشان بفرماندها خون گرمیها بداعیه دیدن بی از غازی پور رنج شده بودند  
نهم شوال با مردان هکسان از امان بمیان زدیم و بنارگاه ریل رسیده نکلست جبل پور  
که سه و پیوه آنه که ریه داشت بکفت آوردیم مستور سباد که از قیام یک و زده اندرین جاگاه  
زیارت جناب منشی رای کابخی سهامی صاحب بهادر صدر الصد و غازی پور متوطن ده لاهور  
آه لاهور مقصود بود از کفران نعمت هر اسم اگر از ذکر و بیعت خاموش ششم ستم که از خوان حسا  
ایشان زاده مار بوده و از محیط گرم آن کریم آب و ریافته روز گاری در خدمت ایشان بودم  
و بهر شسته انهار نویسی حکم و الاما عاتیه داشتیم و نیکوئی اخلاق فراوانی مروت و بسیر  
علم و کمال و قار در نفع بشر همسر ایشان که تخریر و قسلی سبک روح و روشن و ان سبکی طبع  
و آرمیده مزاج سری بشهر فارسی در اندر دو تن تنگ من می کنند نام خدا علی سلمی است فکر نمی

همانا از ملکات گزیده ایشان اگر بر ملا گویم بیم آنکه ناشناسی در آید و بیدار نشی بفرموده خبر  
بر آنکه سرحد را از کشایم و مهر بر درج گفتار زخم ببقای تها یون حضرت بخودانه آرزو مند بودم  
فاما چون جناب ایشان را هنوز از غازی پور و رود اینجا اتفاق نیفتاده بود با دلی بی پایان  
حربان همای هر فرستیدیم بودم که نگاه همدان ساجت گوینده از نزول ابدال ایشان خبر را  
چون نام اختیار از کف رفته بود و بارای استوار و کث نمائده تو استم که بر آرزوی بر نیست  
سخن که ماه هفت نازده از روز یکرب فرو داندیم و ارباب مشایعت را و دراع کرده و این شدیم  
شامگانان پاره از شب فته و جبل پور و افتاد شهر خاص از ششیس و و کروی فاصله است  
چون متصل آن از نی بست خانها مسافر سرائی بنا کرده اند همدان جای رخت کشا و نیم شب  
بپایان آوردیم و دهم شوال بامدادان عجلت از سائر حاجات لاییدیم پرداخته به سبب  
پیشرو و یها کارگاه ریل آمدیم و بعد ادای زر کث بمبئی تعدادی سینه روه و پیر چپا آینه کو  
مرکب دست او یکبار آرا به بخشش آمد و در طی حض سرعتی که شهر سبب طائری حریف او  
نمواند شد از و دو گردن گرفت همانا قیاس توان کرد که دو ماه به طریق یکروز نور دیده میشود  
از جبل پور تا بمبئی یکسر کوستان است همه جبال و مانول بر اکرم اشجار و بو قلوب و چیا که دیده  
بدیدنی می خیره میشود و جگر زلزله میگردد چار سو همانا این به طرف هم نیست و بلند چپ و راست  
یکسره ناهوار و خار بهر بالا و شیب مسکن خوش نشین است و فراغ رنگیان پر فرنگ و تقصیه  
طریق در وان کردن ریل در چنین فرساخته الم و در همانا چه حجر شمائی کرده اند که دیدنی است  
نه گفتنی در همچو بود شوام و روز و خواره آسان هم آبادان بهر چوکی پنج گروهی بازار و فروشند  
و خریداران بهر جنس چیز فراهم آمده و بهر طرف از حلو او فوا که خوانها بر روی هم چیده از چوکی کساره  
تار کث پوره که قله جبال از کمال رفعت تا که آسمان سوده همانا قله و قطع آن نه آسان کاری بود و ریل

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

ای سواران

روان شدن آن به سبیل دیگر لاجرم چه دوا و حکمت داده اند و چه نایه فرزانگی بکار برده اغنی در سینه  
 جای بگردان قلب قاف<sup>۱۱</sup> شکافته طرفه محل موربنا ساخته اند که بیننده را بهوش فرو نشیند  
 و هر که که لایع<sup>۱۲</sup> گردد و درون آن همان وصله های حدیث گسترده و آهنگن<sup>۱۳</sup> تحتما تعبیه کرده آرایه را در  
 قدم گزاشتن همان از ان در گزشتن همان فاصله هر تقبی کمتر از یک میل تا سه میل نیست  
 چندان نارسیده که شام غریبان تیرگی باز و بام برده و نسیا همیشه بر شب مله اطمن زده با بچه  
 بهین آئین آن همه روز و شب تا نیمه روز دیگر در رفتار گذشت میان راه یارای آن نبود که  
 در محلی بفران خاطر نفسی توان آسود یا ز دهم شوال دو ساعت بالایی نیمه روز فیه سلسله  
 رفتار بکوتهی رسید و جنبش آرام انجام می یعنی که داخل معموره بهی شدیم ره نور و گنجی  
 به پایان آمد بعد از این بار اسفر و یا گزیدن ناگزیر خواهد بود درین شهر پریم بلاد دیگر سر  
 و فرو آمدن اجائی نیست بجز آنکه منزلی بکار توان گرفت تا با بعضی گرانایگان از بازگشت  
 این شهر یک دریا ساخته اند آن هر سا فرسکو جای فرود آمد نیست که ساز و برگ راحت اند  
 و مطهره و مطبخ همه در وی میا آمده نخستین هنگام دخول شهر تغص نیکو منزلی افتادیم و  
 خاطر بدین آن تنگ پریشان خانه بار آشفت ناگزیر روی بر براط حاجی اسمعیل سید آوریم  
 و از حسن قطعات آن بقعه دلکشاسکانی واکزیدیم و بیار میدیم دار و غلی بر براط بخشی جدا کردیم  
 متوطن شهر باز بسته با وجود عدم تعارف پیشینه فراوان اگر ارام کرد و به خلقی لغریب پیش آمد  
 جو انرو است بنایت خلیق ذی مروت هر زبان بزرگ و کوچک عموما ذکرش شایسته نیست  
 خلاصه که بیامری تو جایدن بزرگ روز کاری که اقامت آن بقعه ناگزیر بود خوش گذرانیدیم  
 چون پیش از وطن بدرزدن دوستی از بی بی یه یه بی صاحب گاشته بود که پانزدهم شوال  
 تاریخ روانگی سفینه دغانی سوی جده مقرر گشته است محمد امارا پیش از آن بی بی و از آن بی بی



حالیا بعد فزاینجا از نهوض سفینه واقع در هم شوال انمودند خاطر از و اما ندگی بشورید و دل از  
 جوش حسرت بنالید ناچار پس کار خویش ستیم و به ترصد آنکه تا کی حجاز می گیر آما ده کنند  
 بسر میکردیم درین شهر طائف از دلالان آنکه تعهد قرار داد زر کل و کچل آما ده کردن حجاز کنند  
 و سافران آن طرف ابو عدای ریحانک می فریبند که صاحب معانکه از طرف کلمی عاملت ایشان  
 بستو می آمد و بشنیدن هرزه سخنانی ایشان کالیوه میگردد و مار اصدیق نام دلالی بود  
 اگر چه در کار خود از سائو پشمان گرویده و در رویه غریب از همیشه گمان بر سر آمده فاما میانه ما  
 مصداقت دی بهر چو کمال شود یافت و در کار با بفرط محبت فزید اعانت فرمود و از ویر ما  
 مستحق است جسیم و بشکرش دل و زبان ایما آشنا شماره ایام اقامت ما در پیر و بهر دست و پا  
 درین مدت بتفرج و تماشا و سیر و گلگشت این نرسبت آباد همیشه اتفاق افتاد و چند شهر می  
 اگر سخن به بالعه نزد توان گفت که ما روزی گیتی هستای اهورا نشان نتوان یافت مردم  
 و را که خوش به ای گلگشت سخن اند و لیکن است ترا دیده و یوسف را شنیده به شنیدگی بود  
 مانند دیده شهر در نهایت بزرگی و فراخ آبادانی و پر رونقی و وسعت و وسعت  
 مرق و فراوانی اجناس و انبوهی اشیا از لطافت عمارت ایوانها پیش نظر می بیند و  
 که بخلق مناجاتی الیلاد روشن و از خوش پرکاری محمود و کالین و اساطین  
 قصورایم تریش مفهوم ارم ذات الهی که بمرین آما گن شهر سنگین و بعض کسیر  
 چوین دنیا یافته و بالا خانها پیش اکثر از بهشت و بهشت ظاهر و در گشته مردم از هر قسیم  
 و از هر کیش انبوه در انبوه در اینجا فرایم آمده و کاطلان هر علم و هر عرق و حق از چار سوی آفا  
 اندرین شهر جا گرفته از متوطنان این محوره چنان و سپس پاریسان اکثر و بهشتی ترندان  
 و این محوس زر دشتی کیش ساجد این شهر زیبای آباد در غایت تهذیب و تطهیر و خوش کلف  
 ای آراستگی پایتخت

این  
 جمله  
 است



و انبوهی فانوسهای همدیه و قنادیل سفید شایگانان که چراغانش بر شود چراغ روز  
 از تشویر تنه پریش میرد بهر مسجد امام خطیبی و موقوف و مسجعی مقر رستگاریان در اوقات پنجگانه  
 هزار در هزار حاضر است با جمیع مسجد این شهر و رونق نماز آدینه در و فرخ قصری رفیع و دلکش  
 کاخی منیع برسم عمارت شهر سه منزله نباشد و در منزل سافلیش حوضی کلان که تفسیر کریمه  
 جنت عجری من تحتها الا نفاذ از وی عیان در منازل اوسط و اعلی نماز و عجات  
 انعقاد می یابد یوم الجمعة بکنان در جامع گرد آیند و در دیگر مساجد شهر نگذارند با جسمه در  
 تنیان کوههای این شهر اگر سخن به سطر رود و داستان تفصیل سروده آید دفتر دیگر انشا شود  
 و سلسله ربط اصل گفتار برسم خورد و چهارمین شهر با چو دهری محمد حسین صاحب از اعظم  
 رؤسای قضیه ستر که تلافی دست بهم داد که ایشان اہم باہنگ سفر آن طرف خضر فوق  
 یاد می گشته بدین ایشان چہرہ از نشاط بر افروخت دل از اجتماع با ایشان تنوین گشت  
 چشم بدور صحبتی خوش بود و هنگامی ملاشرت تازه تر سخن کوتاه وقت آنست که بسج سفر  
 پیشینہ کنیم و از افسانہ سرانی روی بگردانیم چون زرگر را مالک سفینہ پیش ازین یاد کرده بودیم  
 و آن بشرح ذیل بود طبقہ اعلی بہت آباد و وسیع و طبقہ اسفل سی ہفت روپیہ در جہاز نیکو تر و عمدہ تر  
 غیر از طبقہ اعلی کہ بالای ہفت ہشتادانی نیست اما فریاد از طبقہ اسفل کہ نموداری از اسفل اسفلین  
 و از محمد حسین مناقذ انواع تصدیع و شدت حر و گرما را در و نہایتی نباشد نامہ نگار را با ڈی صاحب  
 بہمان لکشا موضع جای بود با چو تارخ ششم ذیقعدہ مسافر ساری بمبئی را خیر یادگشتہ  
 احوال انتقال سباحل بحر محیط آوردیم و بر زور قی نشسته بمرکب خانی گنگا آبوٹ نام گزار  
 سباحل بفاصلہ دو سہیل درون دریا بود و فرود آمدیم و آنروز و شب درون سفینہ آرمیتیم  
 ہفتم ذیقعدہ بعد از زوال نیمروز آتش بکانون کشتی زدند و ہنگامہ تدخین افروختند  
 و در آذر دہ روز





در ساحل بحر محیط بیرون شهر هزار پانزده هزار آدم زاد حضرت خوارزمی الله عنهما واقع بشهر  
زیارتش بهره اندوز سعادت آمدیم طول قد منوره ایادی نامه نگار شماره یکصد و سی  
و هفت دست بود سه روز در جده توقف شد سپس بسبت و سوم بعد نماز مغرب به  
منزل مقصود برخاستیم و حماری بر جازه نهادیم و پاسی از شب فته با کاروانیان بر راه  
مکه معظمه افتادیم اکنون درین دیار بهره نوردان غیر از اشتر است که کسی دیگر نیست و قلب  
جاندار می گیرز حمت چنین صعب طریق را بر نتابد که در بالا و شیب غیر از سنگ خارا  
و ستر خارا نیست بدین طریق شب به تکلیفی عین صحر کردیم با دادان بدشت و آبر  
تمام نزول از مرکب میسر آمد تا نماز گزاردیم چون از شرارت و بیرونی جلالان و گرجال سواری تیار  
را جل قطره زن بودیم پا آواز و بلند شده در جده تخمیناً دو آرده که روی از جده و جل امت  
افکنیدیم و در نهجای خانهای چند از حسن و گاه است که فرود آمدن مسافران انقضا محلی است  
که خدا از بهر تن و دو قرص که دو نیم آنه هند باشند می ستانند و آب همیشه با فراط میسد بدو و هم بر  
و بیضه ماکیان و غر و اختیار بهم میسد بهر آن روز پیش از نماز شام زمین ترنگاو و طمان  
بر کمر بستیم بخشی از شب باقی بود که بحوالی امم القری وارسیدیم تا پیاده شده بر سینه پا و سسر  
باولی خاشع و چشمی بر آستین می رفتم قریب شهر تباشیر صبح طلوع کرد و بعد نماز با دعا و شطر  
از روز برآمده در اشرف البلا و مکه مکرمه دخول و نزول و زی شد ثواب فیض احمد خالص  
رئیس و تاولی ضلع علی گزیده که از سالی چند هجرت کرده درین فرخنده شهر توطن گرفته اند و با  
و بی صاحب اتحاد دیرینه داشتند بتقریبی از قصد و قوم ایشان خبردار بودند متصل  
در شهر پیاده با دو کس متفحص حال ثبی صاحب که همانا از طرف خالص صاحب پذیره شده بودند  
بر خود اتفاق افتاد ایشان چون دانستند نگذاشتند و با کرام تمام با خود بردند و در کاشانه



هر که بسیر و سفر بسیار در زمانه دراز دیدن آرزو دارد در این مقام بکنفس و بیکی می تواند  
 از قوافل شامی و مصری و غربی اعلی کاروانها قافله شام است بروش قدیم با جال بیشتر جوی  
 و بغال هزار در هزار رسید و در اینجا کمتر و در شام هم معتدل شدت حر و تنور چنانکه  
 شنیده میشد دیده نشد بهمانکه شبها گرمی هند قیاس توان کرد البته مدت روزگار باستان  
 از هند بیشتر است چرا که اینجا باران کمتر و درج و شمای برده و جواری در اینجا کمتر فاما در  
 برای می بازاری همین مخصوص نیست اهل هند حیات با شته کمتر کنند از آنکه چون در این  
 اگر این منفع است عبود محو و شوار افتد نخستین درجه و دیگر بعد از این امر پس جوی  
 مزید رود اگر ثبوت رسد تعزیری سخت مقر است شماره خطبه و آمده و مؤذنان و کبر آن  
 مسجد الحرام در تخمین نامه نگار بر صد متجاوز خواهد بود و دو ثلث از آن اجناب و در یک ثلث  
 تنی چند از مالکیه و حنبلیه که همه شوافع ترتیب آمده و انعقاد جماعت در غایت خوبی و انضباط  
 قواعد اذان و صلوٰه در کمال خوش اسلوبی در سایر اوقات غیر از صبح امام حنفی را در اذان  
 نماز بر همه سبقت است بعد از و شافعی و بعد از مالکی و امام حنبلی جز صبح جماعت جدا  
 نمیگذارد در نماز صبح اول امام شافعی که غلبه در این شافعی مستحب است تقدیم کنند  
 از مالکی بعد حنبلی و آخر همه حنفی اهل علم و دانش درین خیر البلاد بسیار اند و علم تفسیر  
 و حدیث و فقه را و فور و واجی بدرجه کمال برگشته حرم محترم در اکثر اوقات روز و شب  
 هنگامه و عطف و تدریس گرمی پذیر نامه بردار با اعیان و بزرگ نشان این همایون خطبه  
 اجتماع خاص کمتر میشد آمده بعد از تفصیل جلال احوال ایشان قاصر قاده فاما تیمنا از اکثر  
 مولوی مرزا محمد امیر بیگ صاحب عم فیضه نتوان گذشت در روزگار یک بستر و بالش و شب  
 و ششم صیت مناقب حضرت در آنجا استوارتر ساخته افروز میشد و طبع بغایت ساز و زنده

مولود نشاء ایشان از خاک پاک اهل بیت و پیوند خویشی ایشان را با اعلم العلم و افضل الفضل  
مولانا محمد اسحق دهلوی قدس سره در دست آمده در راه شریعت سالکی گرم رو و برضاعت  
طریقت عارفی بلند سیر به نتیجه علوم بر و ساد و عزت بکنج عزلت نشسته و ب حفظ و دایج  
اهل هند میان بخدمت بسته خلقی و کفریب در نهاد ایشان کسوف تو اضع خدا و ادایشان  
صحبت ایشان گویا سیر لایعنه که در شان الا از هر چه گویم برتر است ما را با ستفاضه خدمت  
بیشتر اتفاق می افتاد دیگر از اعیان این شهر سید حسن جمال اللیل است ما را مطوف و معلوم بود  
شیخ مطوفان است و در جاه و متعل امر و زاورا هم سری درین شهر نیست پس برش سیدیم  
فرخ کسی است ما را در جده دو چار شد و در بعض جهات و امور ضروری کفالت و کفایت بجای  
چون پای او بلند است و نامش مشهور از گرانایگان هند کمتر کسی باشد که از حلقه و  
بدر زده باشد دیگر درین سفر با بسی از بزرگ نشان هر شهر و دیار تلافی دست بهم او  
اگر ذکر هر کس جدا گانه که ارش افند سر رشته سخن بصرفه درازی کشد فاما از ذکر جمیل  
صاحبی محمد واحد علیا صاحب خاموش نتوان بود ایشان از عمائد رؤساء در بنگه صنایع تربیت  
من مضافات صوبه بنگاله اند بهنگام سفر و ریایا ایشان تعارف دست داد با وجود ناشناسی  
پیشینه آنهای کرم و التفات فرمودند که نامه نگار را توانائی سپاس نیست خلقی بی نهایت با ایشان  
و فرادان مروت و علم و فطرت ایشان مودع شده و صف ایشان به بیان است نیاید و صفا  
حریف گنجی نشود از بدایت تا نهایت متفق در سفر بودیم و در بسیاری امور مابذل اعانت  
از طرف ایشان می بود ایشان را دو فرزند اند بهمانا نیرین سپهر نیکوئی ما را رابطه ازلی با ایشان  
تازه گشت هر یک خلی خلیق و منکسر و در مهر و رزی یگانه همین برادر محمد علیخان که سید ایشان  
وارث علیخان دیگر محمد امام علیخان صاحب صاحب مدوح را برادر بزرگ از اهل علم هستند اند





نخستین آن دار خدیجه کبری است رضی الله عنها که تولد حضرت سیده النساء علیها السلام  
 بهائست در موضع ولادت مبارک ام و زچو بدین قبه سست سرور کائنات علیه الصلوٰه و السلام  
 هجرت بهین و لست که سکون داشت و در گوشه ازین خانه جای وضو و عبادت آنحضرت<sup>۳</sup>  
 نشان میدهند دیگر اشرف المآثر مولد رسول که یم است علیه افضل الصلوٰه و التسلیم و آن  
 تحفه جبل بوقبیس بجلی و لکش واقع شده و در قرب آن زیارت از حضرت ابی بکر صدیق است  
 رضی الله عنه که بدین الناس بدکان ابی بکر معروف است در نزق حواغین هم در آن بزرگ  
 در دیوار از دو سو و سنگ تعبیه شده است یکی حجر سکه که بر سر در انبیا سلام فرستاد  
 و کلام کرد و آن ثانوی حجر سکه است که اثر مرق شریف الان در وی مری میشود دیگر مولد  
 حضرت اسد الغالب علی رضی سلام الله علیه که آن در شعب بنی هاشم مشهور است  
 دیگر زیارت دار ارقم که آن مسجد است در قرب صفا و حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در آن  
 محل مشرف با سلام گشت و همین مکانی او از خیران هم نامند و دیگر زیارت غار حرا که  
 ایوم جبل نور مشهور است از مکّه مکرمه بفاصله است فرسخ جانب مشرق آنحضرت قبل نبوت  
 در غار آن کوه عبادت میکرد و مقام شقی صدر همین است و منزل سوره افر اهین  
 در صعود بر جبل که محل زیارت در عین فله کوه واقع شده و فاصله ففتش کم از دو کوه است  
 سخت تعب در سربار وی آورده و دیگر زیارت مسجد الرایه که آنحضرت در اینجا نماز کرد  
 درایت حضرت علی الفتح که نصب فرمود و دیگر مسجد الجن که ابنه در اینجا گاه حاضر آمد قرآن  
 قرآن از این جا بخش آنحضرت شنیدند و دیگر مسجد بوقبیس که حضرت بلال را نخستین جا  
 اذان همین موضع بود و محضره شقی القهر همین ظهور و وقع دیگر زیارات مقبره محلا که در قله  
 حضرت ام المؤمنین خدیجه الکبری و حضرت آمنه رضی الله عنهما دروست و دیگر کوهی از پامان

در آن سرزمین بهشت آئین خفته اند و جماعتی از صحابه تابعین بنجاک اسوده دیگر مسجد عایشه  
 رضی الله عنها که در وادی تنخیم است و گروهی از مکه در طریق مدینه چون بانهنگ عمره آوردن  
 برخیزند در همین جاجانه احرام پوشند و بطواف وسیعی آیند دیگر مسجد بنجر الدننی در مکه نزدیک  
 سورۀ انا اعطینا همین است و دیگر مسجد الکلبش در مکه که حضرت ابراهیم علیه السلام همین جا  
 قربانی کرد و اثر ندیح حضرت اسماعیل علیه السلام امروز مشهود و موجود دیگر مسجد الخیف در مکه  
 که در پنججست منزل مفتاد کس از آنجا نماز گزارده اند و همین جای زیر زمین بنجاک آرمیده  
 دیگر زیارت نامرسلات متصل مسجد الخیف که سورۀ مرسلات در اینجا نزول یافته دیگر زیارت  
 قبر منوچهرت عبدالدار بن عبدالمطلب پدر سرور انس جهان درون شهر که مقبره در نیکوئی  
 و زیبائی نمایان بناگشته فقط این بود شرح زیارتیکه ما را بدان اتفاق افتاد و باشد که  
 اگر هم باشد و ما آنرا از بوجی محروم مانده باشیم چرا که برکات زیارت چنین مشاهد مقدسه  
 بکفارت کرده های ناصواب مایه خیزد و دوری از فیض و بانی از رحمت بر روی ما مفتوح شود  
 با کمال از روزگاریابی درین خیر البلاد و در کتساب سعادت طواف زیارت ملازمت مسجد الحرام  
 اهتمام تمام نصب العین خاطر مانده و بنشاطیکه برتر از آن در حوصله آرزو نگنجد روزی چند سپری آید  
 تا به پنج هشتم ذیحجه یوم الترویة بعد صلوة الاشراف بقاعده مستقره در مسجد الحرام احرام بپوش  
 بستیم و بمنابر قنیم و بیتوته کردیم و نماز پنجگانه که اولین آن ظهر و آخرین آن صبح روز عید با  
 در مکه گزاردیم و بنا به اعتبار معوضی اماکن باکوچک قصبه ماناست فاما بهی خانهای او در  
 غیر موسم چنانچه محض باشد جز خوش طیور از نوع بشر در آنجا اثری نیابند و  
 امروز جمعه و شنبه امصار است از گرد آمدن جهانی و فراهی اجناس و انبوهی از شیائ  
 آنچه دیر روز در مکه بود امروز در اینجا منتقل شد پاشا و شماری که را مضرب خیام آبا سیاهی

و جوش فراوان بخول اسپان و توپهای اژدر نشان بهم و یک بعد نماز با مرد و طلوع  
 با هنگ عرفات بر خاستیم و روان شدیم میان راه در قرب عرفات یکی را دیدیم قتل خنجر  
 افتاده و آب شسته بیداد آتش بجانش زده و از راهی که در میان است از میان رفته  
 درین میان از استیلا اعرابان بدویان چنین مانده امری ناو دبل اکثر پیش از نصف آنها  
 در وادی عرفات فرود آمدیم چون شمس سمت الراس یافت در دم بسجده انحره رسید  
 بعد جمع بین الصلوات یعنی پیشین و گریک از آن دو تکبیر بیفاصله گزاردن بالای جبل رحمت که  
 موقف آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین است و قوف بجای آوردیم نامه نگار را با و بی صاحب  
 در آن محل از خطیب فرقی جز قدمی چند پیش نبود و بعد ازین خطیب در قرائت خطبه شروع کرد  
 و عاصم حاجیان وی بسوی خطیب آوردند و همچو وقتی هر یکی بقدر حال و استعداد خود در حالتی  
 که نتوان گفت سبحان الله نزول مدار رحمت و جوشش سحاب کرم که رین خسته موقف است  
 دیدنی است که گفتنی هر که در اینجا ایستاد و در آن حالت هر چه بر دلش ریخت قدرش دانند  
 چون هر غروب شرف آمد رجوع نمودند و در اینجا طریح مهیت ریخته نماز شام با نماز خفتن  
 بهمان آیین پیشین که بالا گفتیم گزاردیم و سحرگاه و هشتم ذیحجه سنگریزه با از حوالی شمر حرام  
 بکشت آورده روان گشتیم و بنهار رسیدیم و از اینجا بعد رمی حجره العقی بهفت سنگریزه و پنج قربا  
 و طوق سر و غسل و احرام کشادن و رخت آتش کردن نماز پیشین گزاردن آهنگ که منظر کردیم  
 و بعد ازین و ز بعد طواف الزیارت و سعی بین الصفا و المروه رجعت و تشری کرده بمناء آمدیم  
 و شب در مسجد نجف گذرانیدیم یازدهم بعد صلوٰۃ الظهر امام در مسجد نجف خطبه میخواند  
 و از بقیه احکام متعلقه مناسک شرح میفرماید نماز پیشین حقیب امام بجاعت گزاردیم و پس ازین  
 استماع خطبه رمی حجره ثلاثه یعنی حجره اولی حجره وسطی و حجره العقی بهفت سنگریزه کرده

خطبات کردن  
 که در آن خطبه  
 یک کون با  
 استماع  
 و بعد از آن تشری کرده  
 تا آنکه بجای  
 رفتن از آن خطبه  
 و در آن خطبه

بنزد وگاه خویش آمدیم و شبها بخوابیدان آوردیم و دوازده ساله آمد و در هم جهان کردار  
 دیروزه بعد صلوة الطهر و رمی جملت ثلثه کاوان سوی که مشرف دروان شد تا ببل الصر و بصره  
 و ارم القری شرف اندوز سعادت آمدیم احمد مدغم احمد مد که بیاری طالع اجمن و سعادت  
 سترگ روزی روزگار شد و به بسیاری رحمت خداوند متعال کن آرزوی پیشگاه ظهور  
 جلوه گری کرد و چاکه کمال رحمت اوز نگار نقصان از مرآت عمل باز داید و بجز الطاعات  
 خود کردارهای ناقبول را را در پذیر و چون بعون عنایت نیردانی حج به خط سائر مساسک  
 و نگار داشتند هم ضوابط گزارده آمد اکنون به بجای آوردن عمره که حج هم صرف است به بنجام  
 و از که مشرف بنزدین حل که میقات عمره بهانست و افضل مواضع مسجد کتیم است به مسجد  
 عالیه معروف رسیده احرام بعره بستیم و بهان منط معلوم از باب العمرة مسجد احرام و افضل  
 و طواف و سعی بهان شو ابط سبعة بجای آورده بعد قصر و حلق از احرام برآمدیم و بعد ازین  
 روزی دیگر همین آئین عمره دیگر آوردیم مخفی نماند که از حجاج اهل توفیق را بهجا راست که  
 در بجا آوردن عمره اکثر بتقدیر رسانند و چند آنکه بیشتر کنند و مانند ما را نیز درین روز  
 خانما بهر روز تا که دوشی صاحب افراج ناسازگشت گرنیل این سعادت را اتفاق افتاد  
 لیکن آفرین بر بهمت مردانه دار و غده حال خان صاحب که ایشان سرمایه این دولت بکرات  
 عیدیده یافتند و بهر ما سبقت ربودند چون درین بده طلیه از حج و بهی زیارات فراغ خاطر  
 روی داد حال و وقت آن آمد که از تر حال سوی مدینه الرسول سخن بمان آمد و در وقت  
 آنست که نرخ کرایه شتران در ایام ذی القعدة این نخست سفر از پیشگاه شریف مکه مشخص شد  
 شتر میشد و شریف و پاشا از اهل بادیه و اعرابیان بمان آشتی از شورش انگیزختن  
 و خونهای حجاج ریختن و غیر آن از این گاه و فتنه می ستانند آنگاه قواقل آمده میشوند و آنگاه

سفر ساز میکنند چون این کار به برین منوال ردائی یافت بیکبار از آماده شدن کار و آنها  
 و پیش آمدن بنوض سوی مدینه در عیار سوی شهر غلغلہ افتاد هر یکی در تهیه ساز و برگ سفر  
 سرگرم شد گریه آمد و رفت منازل مبارک انچه مقرر شده بود بخت و سه ریال فرانسسی بُو  
 برای یکمیزل شکوفه بخت و دو ریال بهر شهری قاما جلالان بساز معلمان بغرض افزون  
 زر که نیرنگی دیگر انگختند که بیش از هفت روز در مدینه توقف نکنیم و حفظ آسایش حاج را  
 متکفل بنماییم اما اگر چهار ریال دیگر بر مقدار معلوم بغیر ایند توقف دو هفته را در مدینه تعهد کنیم  
 تا کار دانی تن بر ضا و داد و ناگزیر بخت و هفت ریال بهر شکوفه و بخت و شش برک  
 شهری مقرر شد ریال برابر دو روپیه چار آنه سکه رایج الوقت انگریزیست و این سخن از ریال  
 فرانسسی می رود که رویش در آنجا بیشتر است بخلاف ریال سلطانی که با دو روپیه انگریزی مساوی  
 و گاهی کمتر ازین قلیل الرواج است پنهان نماند که تشخص زر گرای مراکب بحری و بری جاوید  
 بیک مرکز و اندازه نباشد و اغلب معاملات نرخ بهرینس بهر جا بهمین آئین است که گاهی  
 کم شود و گاهی بیش در بهمن روز گار بسیاری از کاروانیان زرکرا بر مقدار مقدم اند که  
 افزون تر داده اند و بسیاری چو کمتر از آن کا سیاب گشته شکوفه و دو هودج است با یکدیگر یاز  
 چون قبه و هیأت مجموعی بهلی دهند باشد از هر دو طرف بر پشت شتر نهند و بر سر پتو آریند  
 و دو کس بهر دو طرف بنشینند و دراز کشیدن رخت و سامان ضروری نهان را احاطه  
 فراخ بود و آسایش را کب انیکور احاطه باشد اگر چنانچه خوشنود است و نیک و ولی این ناور  
 و کمتر است چه عموما مروت در نهاد این قوم نهاده اند و هر دو فاو آداب محسن شناسی در  
 نظرت ایشان سرشته تا هم چون اغراض کلیه از مردن رسیدن خوردن آشامیدن و کذا  
 بچگی حوائج انسانی بایشان متعلق شده به طبیعه باشد با ایشان ساختن ضرورت افتاد

چه توان کرد در میان این اندوه بهین چرومان بیاید ساخت به شیری بهر بار کردن خست  
 و کلاست از اجناس خوردنی و بار بقی و زقاق آب و ظروف و غیر آن بعد محمول آمدن اسباب  
 چارباغی مثالی چیزی از بالا بندند تا دو کس بر آن می نشینند تا راحت نباشد آن ای اشفته  
 داستان مرئی تا کی سخن سخن تا کی از آنچه گزاردن آن ناگزیر بود و بهر قمر نقش سبب حالیا گاه آفتاب  
 که بهیچ بر ناله نیم و در راه مقصود پا از سر کنیم امید که آرزوی دیرینه بر آید و سعی مشکوافتد  
 تا بعد اقامت یکماه و پنج روز درین بلده و لغز و زواق بخت و نعم و بچه روز سه شنبه ۱۲۸۵ هجری  
 بعد نماز پیشین بار بر بارگی نهادیم و با سری شوریده و خاطری پراز شوق در راه دریافته افتادیم  
 چون سرنگان سلطانی شتران اسبخره میگرفتند لذات نیز رانند و پاسی از شب رفته در واد  
 فاطمه منزل گزیدند درین موضع هنری روانست که آتش در غایت صفا و لطافت خلقت  
 نخل در نهایت حضرت و نصارت در نیقام هندوانه و خرما و غیر بعضی بقولات بهیمید  
 یابین که و این مقام در وادی سرف خطره است که تربت منوره ام المومنین سیمونه رضی الله  
 دروست و محاذی آن مسجدی گویند که کج و زفاف حضرت مدد و وفات می همدرین  
 همایون موضع اتفاق افتاد بزیارت آن مشرف شدیم سستی اهم و بچه بعد صلوة الظهر کاروان  
 روان شد تا شبگیر زده قبل از شروق شمس در اسفان رخت کشوده آمد منزل امروزه طویل است  
 باندازه فراخ هند زیاده بهر نسبت گروه است فاماد در یار عرب شمار قرب و بعد مر اصل میل  
 و فرسخ نیست هر جا که آب است همان جای بهبوط و نزول است قریب باشند یا بعید و سیر و سفر  
 بهنگام شب اعتقاد افتاده این موضع در دامن کوه چندی محبت خانها دارد و لحم بز و هندوانه  
 با فراط و خزینه به هم اما گران نفیس و شیرین بخند آنکه مشهور است دست بهم او دو چاه بخت  
 بغایت بزرگ و بسیاری آب درین چاه کی قدیم است گویند که آتش تلخ و شور تر بود



رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم لعاب دهن در وی ریخت تا آنکه در غروب و غایت  
 ریشک کوثر و تسنیم است و آن ثانوی جدید آبش اگر چه شیرین است اما چون اندکی بوی بد  
 بیشتر سطل است حلقه این چاه فراخ و پهن است و پهنای آنکه بایادی را قمر نوزده دست عرضاً  
 و طولاً توان دانست یکم محرم ۸۸۸ هجری یوم نهمین پیش از عصر کوس حیل نواختند  
 و پاره از شب بخته محل انداختند و نگاهامه و زعلیص نام دارد و غلایهای چند مسکن بدویان  
 در دست چاهی و نخیلی دارد اما آبش خوب شیرین نیست و فی الجمله بکلفت و نیز بقیمت دست  
 دوم محرم یوم بجمعه کذک قبل العصر حرکت و بخشی از شب مانده بر سر بر قضیه اقامت یافتند  
 و چاه درین جایگاه اما کم آب برخی شوره از عمرانات و نیز جبال تا مد بصرا شری پیدا نیست  
 هر چه از گیتان است منوم محرم پیش از پیشین بر اهل بر شدیم از آنکه منزل امروزه  
 اطوال المراحل است روز تا شب گرم پویه بودیم تا سحرگاه در رانغ رسیدیم رانغ قضیه است  
 خانهایش همه خام بر ساحل بحر محیط واقع سواد این مرز از سائر اهل شاداب تر است و بسیار  
 و غلستان خرم اکثر بازاری آبادان دارد که ماکل و مشارب سائر مایحتاج میتوان یافت  
 اما درین بقعه بنگاه حراسیان بسیار است مردم اینجا همه سارق که حفاظت رخت و کالا  
 در روز و شوار میشود حصنی متین بنا یافته است و از عساکر سلطانی قشونی در و جا گرفته در  
 قرب آبادی که هنوز کاروان بنزل نرسیده بود و ملوی محمد محسن پنجابی که مسکین راجل بود  
 از قافله قدیمی چند متاخر شد جز آسمان برور نیتند و نخستند که نیم جان است و هر چه در پیش  
 پاک بود و چهارم محرم ظهر گزارد از رانغ کوچیدیم و پیش از صبح صادق بر سر مستوره  
 قرار دیدیم و در مقام از آبادی و انسان نشانی نیست و چیزی غیر از هندوانه و خرمای حرا  
 بدست نمی آید چاه است کم آب که هم شوره و هم چرخ محرم بعد زوال نصف النهار محمل نرفته





لبوی بنفشه برگرفتم	ز چهره پایانش زر گرفتم	ز تحریرش بسجده گاهم قسم	قد گاهش بخن بدیدهستم
بپای هر تنو قنبر است کردم	مقام پرستانم خوش کردم	ز دلخ آرزویش بادل خوش	ز دلم آزدل هر قنبر بادل خوش

روضة بارت از قطعه جانیست که میانه ممبر متوروم قد مطهر واقع است سپس شرف زیارت حضرت وصاحبین از روزهای سگانه و بعد از آن پشت حجره شریفه زیارت <sup>بصحة الرسول</sup> سیده النساء فاطمة البتول صلوات الله علیها وعلی ابیها و صاحبها حاصل کردیم در محل قبر حضرت سیده علیها السلام سه قول است اول که مذکور شد دوم مضجع رفیع و می مقبره رفیع است و مشهور حضرت عباس ابن عبدالمطلب سوم در مسجد فاطمه سلمی بی بیت الاحزان که در رفیع واقع است پس از شرف شدن بنیل این نعمت عظیمه روی بنز و گاه آوردیم و بعد ازین باعتقاد ما اقامت طایفه طیبیه که زبده عمر و نقاوه اوقات همین بنان تواند بود ملازمت سجد بنوی و صاحب حریم عزت را همه شعار و ثناء خود کردیم بارک الله کیفیات عجیب برکات عمیم این محل مقدس چه برگردیم که زندهار بکالد گفتار ناید و نیروی خاصه رقم آنرا برینا بقدر آن جهان اند که بدین نعمت رسد و پنجم سرنگ و فیضیست که چون محیط گرم آن کریم لیل و نهار در فوژ آن است نورست که بزرگ ابر طهر بر خطه بر آن ارض مقدسه در فشا نیست <sup>بازنده</sup> بروق شبیه سوز آنجا لولایج بدور دین فروز آنجا سواطع نجوم اهتد آنجا فروزان <sup>شموس</sup> اصطفا آنجا طوالع آدراک آن نه بر خواص مخصوص افتاده بلکه خواص اهل صورت نیز ازین فیض عام بی بهره مانده چون حدیث ما باین قبری و همبری روضه من ریاض البیضاء بسند جمید وارد است شک چیست که زائر پیش از مرگ بجهت سید و بمقام صحیح من زار قبری و جبت له شفاعتی فائز این قدسی سفار لاریب برگرانایه و جبه شفاعت آن گنجور رحمت دست یافت <sup>بجانبه</sup> ای نیکوئی تو حیدر



مارا با وی اجتماع کثیر دست بهم داد و تبرکات و نعمت بفرستاد و لایزال الخیرات بروی گذراند  
 اجازت گرفتیم و خطاسند بر قم خاص حاصل کردم دیگر سید عبدالحسین که دارالاسلام بود و گزین  
 مردیست و در همه پیشگان خود غنیمت است خلقی و لغریب اردو و حاجیان خود را به ارادت  
 خدمت ما بجای آورد مارا در زیارت سائر شاهان و مریدان عانت کرد و نزدش از بوم و کن است  
 و مولد مدینه الرسول چون در ایام اقامت اینجا شرف زیارت یکی مشاهده تقدیر و مآثر  
 مشرفه دریافتیم جای آنست که از شرح آن نگذریم نخستین زیارت بتبیین بتبیین  
 از مدینه مطهره اخبار فضائل بتبیین و دفن اموات و روی و بشارت شفاعت آنحضرت که سبک  
 در روی قیور گرد و در دفن آنحضرت بشب در بتبیین بسیار وارد شده حاصل آن کتب طوله  
 و احادیث است مشاهده و در بتبیین هفت اند اول قبر حضرت ثالث الخلفا عثمان بن عفان  
 رضی الله عنه دوم مشهور حضرت ابراهیم ولد نبی الکرم و درین مشهور هفت کس دیگر از صحابه  
 مدفون اند و قیامت الرسول عثمان بن عفان بن عفان بن عفان بن عفان بن عفان بن عفان  
 و این هر دو از مشهوره اند عبد الله بن مسعود که از فقها و صحابه است حسین بن عذرة  
 از صحاب بجز سعد بن زوره متوم مشهور حضرت عباس بن ابی طالب علیه السلام  
 و این مشهور حاوی قبور اهل بیت عظام است اول قبر اهل بیت اکبر حضرت امام حسن مجتبی  
 ثانی ترتیب است الساجدین حضرت امام زین العابدین ثالث مرق حضرت امام محمد باقر  
 و کذا مجدوی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و قول صحیح آنست که این همه ائمه  
 الهی در یک قبر مقبور اند و بعضی بر آنند که در جنب حضرت امام حسن قبر حضرت سید الشهدا  
 علیه الصلوة والسلام چهارم مشهور اهل المؤمنین حضرت عایشه صدیق بر رضی الله عنها  
 و درین مشهور همه از واج طیبات یازده گانه مدفون اند و سواى حضرت خدیجه الکبری که در

که مکرر بمشهور اسلام حضرت یسوی که در وادی سرفراز نیل از که در طریق مدینه مدفون  
 پنجم شهید حضرت عقیل بن ابی طالب نیز در ویت قبر حضرت ابوسفیان بن حارث بن عبد  
 بنی قریظ حضرت عبد الله بن جعفر طیار در قبر عقیل علیه السلام اقوال مختلف است اول اینکه مذکور شد  
 دیگر بود در سرای عقیل واقع که سوم قبر او در شام ششم شهید شد نفر از اولاد حضرت خیر البشر  
 طاهر است که قبور هر سه دختران آنحضرت رقیه و زینب و ام کلثوم علیهم السلام باشد  
 هفتم شهید فاطمه بنت اسد ام حضرت علی رضی علیه السلام و بعضی گویند که این شخصه  
 سعد بن ابی وقاص است و رای این مشاهد که ذکر یافت هزار صد تا کس از صحابه و تابعین  
 و اولیاد و اصغیا درین بهشت آئین موجود اند که تفصیل آن خواه سعادت بهر زیارت  
 روزی شد فاما مشاهد یک خارج بقیع و در قرب نیست این است قبر حضرت صفیه بن عبد  
 شهید حضرت اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شهید نفس که محمد بن عبد  
 محض بن حسن بن عثمان بن سلام علیه السلام شهید مالک بن سنان که پدر حضرت ابوسعید خدری است  
 و او بمحل شهید ای احد است احد جلی است مخصوص بفضائل عظیمه و غزوه احد از مشاهیر  
 غزوات است زمین آن من شهد از آنجمله سید الشهداء حضرت امیر حمزه بن عبد المطلب است  
 علیه السلام دیگر بار متبرکه که آنچه امروز شناخته میشود از آبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بهفت بیر است نخستین بیر اریس و آن در قرب مسجد قبا است گویند که حضرت را  
 بعد وفات غسل از آب همین چاه داده اند و دوم بیر عین منوره و آنحضرت از آب آن  
 و لعاب این مبارک در وی ریختند و عاگرد او را برکت ستونم بیر غرس که از مسجد قبا  
 مشرق و بفصل نصف میل واقع است حضرت وضو کرد و بنوشید و لعاب شریف  
 در آن انداخت و فرمود بیر غرس چشمه نیست از چشمه های بهشت چهارم بیر غرس آن



در قریب پنج بر طبق قبایم باغی از نخیل واقع است ششم حضرت رسالت مبارک  
 و برکت دین چاه عیال را پنجم میرحاکم بجا ذات مسجد نبوی بیرون دیوار شهر چاه در باغ  
 ابوطلح واقع است ششم میرضیاء که واقع است در بلوی شهر داخل باغ نخیل و حکم کرد  
 حضرت از وی کعب مبارک انداخت و عاگرد او را مردم در زمان حضرت مریمان را  
 تشریف روز از آب این چاه غسل میدادند شفا حاصل میشد هفتم بیر و مد که شمالی مسجد تین  
 در وادی عقیق تکه کروبی مدینه واقع است خرید او را حضرت عثمان رضی الله عنه و ایشان کرد  
 بر مسلمانان فاما مسجد یکده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منسوب اند و حضرت در  
 جلای آن نماز گزارده اول مسجد قبای آن جانب جنوب از مدینه بفاصله دو کوه واقع است  
 و اول مسجد نیست که تعمیر یافت بعد از بعثت بنا کرد آنرا حضرت و همین است فضل سنا  
 بعد از مسجد ثلثه و بمطوق حدیث ترمذی الصلوة فی مسجد قبای که ثواب  
 ادای نماز در و عمره معادل است دوم مسجد الجمعة که حضرت اول نماز جمعه را آنجا گزارده است  
 چون از قبا به مدینه روند در راه بسیار ساکنانند سوم مسجد فسطاط در جانب شرقی از قبا  
 و الیوم مسجد ششم و فستات این مسجد را مربع احاطه است و غیر سقف چهارم مسجد نبوی  
 که از مسجد ششم بجانب شرق است پنجم مسجد ام ابراهیم که صلامی نبوی و مولد حضرت ابراهیم  
 پسر رسول کریم است ششم مسجد بنی ظفره که بنی الناس مسجد فطیله موسوم است از بعثت  
 بجانب شرقی در مقام برجی اثر فرق شریف موجود و نیز در سنگی نشان جاف فطیله آنحضرت  
 مرئی میشود هفتم مسجد الاجابت از بیض شمال و بیسید عالم در بیوض مستجاب و عاظمه ل کرد  
 و دو چار اجابت شد ششم مسجد الفتح معلای مبارک آنحضرت در مقابل محراب مسجد است  
 نهم مسجد حضرت سلمان فارسی و دهم مسجد امیر المؤمنین علی مرتضی کریم الله وجهه یازدهم

مسجد حضرت صدیق رضی الله عنه این هر چهار مسجد را جبل سلح بجانب مغرب بهر دوگاه  
 جنگل خراب واقع اند و از دهم مسجد بنی خزام در شعب جبل سلح بر زمین روئیده چون از مدینه  
 رود میزدیم مسجد قبلتین که تحویل قبل از بیت المقدس کعبه در اینجا واقع شده و نازل شد  
 درین مسجد در نماز ظهر آیه کریمه قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ام الی آخر چهارم  
 مسجد السقیاء که کوچک مسجد است پانزدهم مسجد ذباب المعروف بمسجد الرایه و فاصل  
 در میان مساجد فتح و این مسجد همان جبل سلح است شانزدهم مسجد صغیر که مسجد بنی خویست  
 از نماز حضرت امیر حمز علیه السلام مشرق آنرا مسجد لفسح نیز گویند از آنکه آیه کریمه سُبْحَانَ الَّذِي  
 اَمْسَا الْقَيْسُ فِي الْعِجْلِ السَّيْلِ اخوه همین جا نازل گشته هفدهم مسجد ابو ذر غفاری  
 که چون زیارت شهداء آمد روند در راه بدست راست افتد و بیجدهم مسجد مصطفی العبد  
 خارج مدینه در جانب غربی قریب به روزه مصری از آن اه که قافل از کعبه می آید و این مسجد  
 که حضرت اول همان نماز عید خواند فقط و رای این فضیلات مکرر زیارتگاهی دیگر هم باشد که  
 ما در آنجا نرسیده باشیم باجمعه هرا آنچه مشاهده رفت و بر خود گذشت برگزاردن آن گزیردیم  
 بعد زیارات مدینه مطیبه نصیم غم چنان بود که پیچ زیارات کر بلاه معلی و بعد از تعریف  
 و تحف اشرف آهنگ سفر پیشینیه ساز کنیم فاما نا ائینی طریق و هنگامه اهل بادیه و عمارت  
 و نهیب سنگ اه این مقصود شد و نیز نا آماده شدن کار و انما سببی خاص عایق  
 این دعا گشت ع ای بسا آرزو که خاک شده و لاجرم جاذبه آب دانه اقتضای نقل  
 و حرکت کرد و هنوز مدت معهوده قیام اینجا کامل سپری نشده بود که جمالان خیل شتران  
 از چهار سو فرارسیدند و عرصه بر کار و انیان تنگ کردند و حیف در چشم زدند  
 صحبت یار آخر شدند روی گل سیرندیدیم و بهار آخر شده فریاد که بعد چارده روز در فراق

بهیبت که در کم بایه فرصتی نشتر رسیدن بر برگ آرمیدن رسیده فغان که جگر ازین غصه  
 خون بشید و دیده از پیل سر شک همچون چون فرمان قضای می ایستد و با قدر عربه پیشین و  
 اختیار مفارقت ناگزیر که دید شب بدر غم فراق بخوابای پریشان گذشت چون صبح  
 نماز در مسجد اقدس گزاردیم و سپس هزاران خضوع و انکسار و فرادوان ادب و وقار بعد  
 گزارش صلوٰه و سلام حضرت رسالت حصول خست از پیشگاه عزت بادی غمین و  
 بر آستین جان اهدر انجای روان آسا گذاشته بیرون شهر در قافله آمدیم چون میقتان  
 اهل مدینه و محل احرام ایشان مسجد ذوالحلیفه است و گوهری از مدینه در طریق مکه در آن محل  
 و ایستادن قافله و خوش بود لا حرم از همین جا احرام بعهده بر بستیم و بعد از اشراق تویم  
 تاریخ نسبت و چهارم محرم الحرام ۱۲۵۵ هجری با کاروانیان ره نوردی گرفتیم و پیش از صبح  
 در وادی شهدار رسیدیم سابق گذشت که آب اینجایاب است بست و پنج محرم نماز ظهر گزارده  
 پس صبح طی راه برخاستیم و نیم شب فته بر سر بیعباس حل اقامت افکندیم این جا نیست که  
 آب هم و دیگر اشیا خاطر خواه بسیار است و ششم از نیمقام به تبدیل طریق باهنک یارت  
 عطف عنان شد پاره از شب مانده بوادی سفر افتادیم و بار کشادیم سفر او و وسعت آبادی  
 بازرگ قصبه نام است مرزوی بحیران نهری سیراب زراعت خیر و سوادش از سایر محل  
 سادات تر است و هم اشیا اکثر بهم میرسد و در اینجا مسجدیست به مسجد الصفا و سوم از  
 مائز نیست نماز در گزاردیم بست و هفتم منزل امروزه کوچک ترین منازل است یعنی که  
 عصر گزارده به افتادیم و نیم شب نارفته و در محل از جازه کشادیم بدر خیمه نیست از  
 غزوات سید کائنات و مخصوص بسیاری از فضائل و کرامات صبحگاه نه یارت شهدای  
 شریف اندوز سعادت ابدی شدیم ریزش مدرار رحمت که درین نخست جانی دیدیم و پیشتی

سپس در مسجد بدر که الیوم بمسجد غمامه بین الناس مشهور و از آثار نبویست و گانه ادا کرد  
 این قریه نیکو آباد است قباغ و بستان بفر و ان یعنی لطیف و ان از مشارب و با گل  
 هر چه میتوان یافت بهشت و ششم قریه صفر قافله بر قرا آمد و بعد نصف الیل در واد  
 جیره مرور افتاد اینجا غیر از آب شور یا خرمای صحرائی چیزی ندیدند و تا نگاه کار کنند که بوی ماه  
 ناموز و نست یا یکسر دشت و ماسون بهشت و نهم منزل مروره ابعده منازل است پیش از  
 نماز ظهر را حله بر حله سرداوند و چگاه چار ساعت از روز رفته بر سر بیست و نه منزل گزیدند و ذکر  
 این مقام سابق گذشت اعاده ضرورت نمود ششم محرم بعد نماز ظهر حیل واقع شد و پیش از  
 صلوة فجر رابع فرود آمدن گاه گشت در نیمقام باوصف موجود بودن تخانه و جماعتی از  
 لشکریان کاروانیان از هنگانه سارقان و اشتم طراران بپتوه آمدند همه راهبر روز  
 و شب کشیکداری و بیداری گذشت یکم سفر از مر تعجب کسل شتران امروز رای قیام در  
 مقام شد در نیم سوّم که در بند هنگام در وزیر اعلیٰ است در سرزمین الکاکشت این با  
 از باجری سبزو نارسیده می بینیم دوّم سفر ظهر نارسیده بستر بر چیدیم و عمارت بر پشت نامه  
 نهادیم و صبحدم بر سر چاه قضمه فرود آمدیم آب این چاه شورست و هم چیزی بدست نیاید  
 سوّم سفر چون پاره از روز باقی ماند و آفتاب غرت آورد قافله گرم پوگشت و پیش از صبح  
 بمنزلیکه نامش از خاطر رفت بار کشاده آمد چهارم سفر عصر نارسیده بر حله بر شدیم و چگاه  
 خلیص ضبط کاروان گردید در نیمقام از آثار سید الانام علیه الصلوة والسلام مسجدی  
 قانا خراب منهدم افتاده پنجم سفر پیش از ظهر در گور و پیمائی شدیم از آنکه منزل امروزه طولانی  
 و منزل میان راه که سفاکت ترک قطع از ان مطلع نظر کرده بامداد ان قبل طلوع آفتاب بود  
 فاطمه سیدیم گمان نرود که این ادوی مشوب بحضرت خاتون است مگر ازین نام زنی دیگر باشد

یا تسمیه او چه گشت ششم سفر بدین العصر والمغرب چون حرارت آفتاب فرو نشست و هوای خنک  
 گرمی گرفت بزوال نصف اللیل قریب بیست و نیم از مرکب فرود آمده دور کنت در آن مبارک منزل  
 گزاردیم و سپس از آنجا پا خاکی کردیم و پاسی از شب باندۀ بکله مکرمه داخل شدیم و همان روز  
 پیش از چاشت طواف وسیعی بجای آوردیم و از احرام برآمدیم امید که مقبول حضرت احدیت شود  
 روز دیگر از رسیدن اینجا در چارسوی شهر غلغلۀ خاست که سفاین میروند و قوافل میهند  
 اکثر رفتند هر که آهنگ بشتاب نکند فرو ماند و موسم سفر دریا بگذرد و ناگزیر مصلحت آن شد  
 که تهیه مواد سفر و طن کنیم چون کیل مالک چهار اندین شهر اقامت داشت سخن قرارداد  
 زر که بمیان آورده شد و آنچه تقریفات بشرح ذیل است طبقه اعلیٰ چیل پنج و بیست و یک طبقه  
 بستم پنج و پیه تا یکی زر مشخصه داده خط بر قم مالک بگفت آوردیم و پس از آنکه هشت روز  
 و قیام اینجا سر آمده بود بر خاتیم و متاسف و متحسر باثره اشکبار و جگر ذکا طواف الوداع  
 بنیت العود بجای آوردیم و سپس نماز شام در مسجد المحرم گزارده تا پنج سیر در شهر  
 آن خیر البقاع را خیر یاد گفته کام ناکام بر کشتیم و سحرگاه یوم الجمعۀ در صده رسیدیم در  
 همایون بقعه مسجدیست توفیق نماز آیدینه در آنجا یافتیم شطری از روز باقی بود که جالان  
 حدی خوانی سر کردند تا عصر گزارده آهنگ جده کردیم چهاردهم سفر با مداد ان بعد سطوح  
 در صده نزول افتاد در قرب کاشان که هنگام ذاب نزول گاه بابو دهنه لی فرستادیم  
 بانتظار آماده شدن جهاز پنج روزی اقامت این بلده ناگزیر شد بیست و یکم سفر چاشتگاه اعمال  
 انتقال بر ساحل سانیده در زور قی شستیم و بسفینه دغانی کوشیا آگوست نام پیوستیم  
 بیست و دوم سفر پیش از زوال روز لنگر گشاوند و به پنج کوره سفینه پروا خفتند و دیگر از سر  
 شدن کشتی همان آشوب و دران بشدت تروع و غشیان هر گاه آراشد و در سه روز

کشتی نشینان بحالتی بود که بر کس مباد و مزید بر آن در نهاده اوراق از امراض تضایق  
 مثل تپش و بوی اسیر و غم آن عوض یافت در چنین محل پریشان و طبعی کوه ساز و برگ  
 علی حده و چاره کار گنجایم تکیه بر گرم کار ساز و دل با سید رحمت او تنومند روز بروز آزار  
 در افق و در ولایت در کاستن در چنین وقت که بحسب ظاهر اسیر شفا ضعیف بود  
 از خونگرمی های دپئی صاحب به بیمار رنجور چه شرح دهم بقضای مهر ویرانه نفسی  
 از حال خسته پیرامون خاطر خلیه نرود و چون نباشد که فطرت ایشان بانگونی کردن چنان  
 که باید اندیش خود جز به نگوئی نگذرد تا با آنچه چو منی که حقوق پارینه و ششم دوستان را  
 کجا کنی محروم بود با دشمنان و نظرداری به باری منت خدای که کار ساز بیچاره گشت  
 و لطف عظیم او داروی درمندان بعد یک هفته آن شدت فرو نشست و خاطر آرا گرفت  
 هشت روز از رفتن کشتی رفته بود که به حدیده رسیدند و لشکر انداختند حدیده از  
 بلادین گزین شهر نیست مایه دیدن او آرزو مند بودیم فاما از محض ضعف خاطر و نگاه  
 صعود و نزول ابر و تافت لاجرم چشم از تماشای او فرو بستیم و خاطر ازین اندیشه  
 تنی کردیم از کشتی نشینان اکثر مایه دیدن این شهر رفتند گویند آب همه شور و کور  
 و جمیم و بد طعم دارد و امروز اکثر اطراف اماکن شهر از صواعق گوله های توپ خراش افتاد  
 از آنکه مرزبان آنجا با سلطان غزم نبرد کرد و با سنگ عریده از جای رفت تا از جیوش  
 سلطانی سپاهی گران بر و تاخت و قشونی جنگ آزاده مار از روزگارش بر آورد  
 سرش بهار السلطنه قسطنطنیه فرستاد و زن و بچه گانش اسیر بند بلامشکند  
 هر آن که تر که با هم ترستند و چنان افتند که هرگز بر نخیزد در زمان دیار با و کوی عظیم  
 از پیاده و سوار و پانزدها و آتش بار و جده فراهم میشد و امر چنان اضمارفته بود که

که بعد موسم حج عنان گسسته بر سر خیمه ناخته آید چون هنگام مراجعت در و در جدا اتفاق افتاد  
 این همه غرابهای آن خدا گریه گوش رسید نسبتاً نهم سفر پاره از شب فتنه از باب سبک  
 بر حجت بیرون آمدیم سستی ام سفر بسیار حل عدل انگیز انداختند چون عدل را پیش ازین دیده ایم  
 و هم از کسل طبع و ضعف تن حرکت از جای خویش متعذر نشد روز دیگر در عین هنگامه نمود  
 لنگر برداشتند تو گوئی که بام گردون بخندیش آمد هر یکی را از بیم لطامات موج دل و نیمه هر یکی  
 از پیشت آب زهره آب آب دستی بدعا که مگر با و مراد و بهتر از آید و دستی بردل که یارب  
 ساحل سلامت فراز آید در سفر دریا و کوچه را کب آنچه گذشت و عمو گار اهل آن میرود و شایسته  
 شرح نیست تا نباشد که ارباب غرایم را دل بدرود و بنوشنده را ازین خجسته سفر خاطر  
 مستکبره شود و بزرگ آن جاوید بر من ماند چون اساس کار بر آنست که تا رحمت نکشد  
 بحر رحمت نجو شد و تا ریخ نیش نه بیند بر شد نوشتن ست نیاید ستیا باتیان چنین دوتی  
 عظیم و نعمتی فحیم این مایه ریخ و صعوبت در نظر جوانمردان چه باشد با بجمه ششم ربيع الاول  
 مع الحیر حمد کنان بساحل مبنی پیوستیم و تسبیحات شکر چهره فرسای بارگاه نیردانی شدیم  
 چون ضعیفی قوی در سراپای نامه پرداز استیلا یافته بود اقامت سه چار روز در نجبه  
 بمصلحت قرین نمود از رهگذر ناتوانی و نحافیت تن این بار تفرج و تماشای شهر متعذر نا  
 چون طرختی بیاسود حبت وطن متقاضی حرکت شد و یا و عزیزان آتش شوق و امان  
 لاجرم دهم ربيع الاول هر یکی را از آشنایان آن بقعه در آغوش گرفته پدر و دشمنیم  
 و بکارگاه ریل رسیده گشت خیل پور کف آوردیم و پس از رفتن ساعتی بر نیمه روز  
 را به ریل بسره عتیکه با دهر صرادر حنب او منزلتی نباشد و پیک خیالی در برابر  
 پنجمه راه ماند روان شد هفتم روز و شب بیک هنجار در رفتار بود و روز دیگر یازدهم ربيع الاول



دو زده بجبل پور فرزندیم و آن روز شب در مسافری آنجا بهمان نبط پیشین بهیار  
 دو از دهم بعد نماز پیشین بجارگاه ریل آمده نکت که آباد گزینیم و در عمل ساعت دوم مرکب  
 بر شستیم و نیم شب نرفته در آله آباد رسیدیم چون ضعف و طرفی از مرض باقی بود  
 قیام اینجا مصلحت ندیدیم و بهمدان ساعت بعد بکفت آوردن نکت روی بسوی  
 کانپور کردیم و نماز امداد درین شهر گزاردیم از نیمقام سیانه ماو دیشی صاحب مقام  
 ناگزیرست چه مارا از وطن بیج لکنو باید کرد و ایشانرا سوی بلند شهر لاجرم در مکان  
 مستعمل سئیس بداعیه تودیع دیشی صاحب بانظار وقت روانگی ریل آن طرف  
 سکون گزیدیم و بعد صلوة النظر یکدیگر را تنگ آغوش کشیدیم و بجز اسپریدیم چون  
 مرکب ایشان دانی گرفت ما و داروغه جمال خان صاحب بار فقی خود متوجه شهر شستیم  
 و بهمان مسافری مثل جا گزینیم سیزدهم ربيع الاول سحرگاه بستر و بالش برداشتم  
 و بجارگاه ریل بعد از نکت منتظر وقت شستیم تا بهشت زده مرکب گرم بوی گشت  
 و نیمروز آمده در کارگاه ریل واقع لکنو رسید و باغ جان بلخی بوی وطن عطر آورد گردید  
 و جلوه سواد دیار نظر افروز با صره آمد دیدار بعضی اعز او اصدقا که باستقبال شتافته بودند  
 چانی تازه بخشید و باز دید عزیزان وطن رخ از فرط نشاط بی فروخت تا شام در لکنو بیاورم  
 و بعد نماز خفتن از آنجا قطره زنان داخل وطن شدم نخست از همه زیارت مرقد والد موقوفه  
 و قبور دیگر اکابر کرده دو گانه تحت المنزل در مسجدی خویش اندا کردم **الحمد لله تعالی**  
**علی العا و دت بالسلامة و العافیة خاتمه** فراوان نیایش مرا از **رحمة الله**  
 که هم سفر بفرخی فرجام گرفت و هم عنوان این استان به نگوئی اختتام یافت  
 و که که ارحم الراحمین بر کین خود بخشاید و حسن خاتمه روزی روزگارش گردد

شماره آلائی خداوندی و محاسبه مواهب بانی جهان از طاقت بشری بالاتر است  
 که در چنین صعب سفری دلی صبور و زبانی سپاس گزار کرامت کرده که با صابت  
 هیچ کوهی شکوه نراند و از بدایت تا نهایت در هیچ حال زمام استقلال از کف نرفت از  
 سایر مخاطب چنان آسان برآورد و از همه دشواریها بگذرد و برکنار سلامت بگذرد هیچ کس  
 آسیدنی نراند و در متاع و کالای اندکی و یکی بنم غنی روی نداده و کار افتاده شناسد  
 که در صورت چنین وقایع چنین با از غرائب لطائف عیبی باشد چون این فرموده اید ابرید  
 خود اعتبار است از گرانمایگان چشم الطاف است که اگر زلتی نگرند معذور دارند که پاک  
 را از خطای ترو انسان چشم فرو بستن رسم است تشیدی خارج آهنگی که تشید و زمره  
 بی اصولی که سرود نظر با متثال فرمان بود از روزیکه از وطن بدر زد و نگارش و زناچه  
 عادت کرد و تحت هر منزلی از وقایع لابدیه رقم بنمیزد و هر چند شایستگی عنوان این سخن  
 آن بنحوست که شطرنجی تفصیل قواعد ضروریه از مسائل مناسک در بیان فرائض و اجتناب  
 و سنن مستحبات و مکروهات و محرمات و مفسدات حج و عمره و آداب طواف و سعی و زیارت  
 ووقوف عرفات و غیره بیان کرده آید اما چون شرح این مطالب اکتب مبسوطه و رسائل  
 عدیده حاوی و حامل افتاده اتمام در یکجا تحصیل حاصلی بیش نبود لاجرم قطع نظر از آن  
 نیکو نمود تمام مدت سفر پنج ماه و هفت روز است و پنج روز و شبی بی صرفه سر آمد  
 و رنه این مایه هم امتداد مدت نمیشد و این روزگار از آمادگی مرکب بری و بحری این  
 دشوار سفری آسانست هر که التوفیق و مساعد کرد و کارنده اوراق مع بدنام کننده  
 نگو نامی چند از تنگ بی هنری هم عنوان را از نام خویش معطل گذاشت و هم در بیان  
 همیشش بنشیند و در یاد پائین بدین آئین میتوان گفت که معروف قنبر است

از طوابع و غیره قلمی و غیر قلمی است که الکافیة ابلغ من التصريح

والسلام خیر خاتم

چون این مختصر را بنجام و نامنه کار از کوشش خویش کام یافت بخاطر سگالش رفت که لابد  
 این عجل را به پیشگاه نظر اوستاد فن خداوند سخن همیشاید گذشت تا با انفریاسے  
 این از پا افتاده را عصای خانه عنایتش و سنگیری فرماید و ملاحظه چنین آموزگار  
 گزین سرمایه استناد کتاب امتیاز مؤلف شود حین انحریر فرزانه و پیر گانه نظیری مثال  
 طهریری کمال مقام عالی مقام سپهر همه دانی را قمر تمام فاضل اجل علامه عدیم البذل  
 وحید دوران قبله اراوتندان قدوه سخور ان گرامی عالی جناب نجسته خطاب  
 و سیر الانشا منشی محمد طهریری الدین خان بھادر بلگرامی که پرتو فیضانش امروز  
 جهان افروزست و شهرت کمالش در چار سوی جهان چون مهر پیروز خورشید تفتیش  
 بر خط نصف النهار رسیده و در پایه فضل و بلاغت همتای وی درین روزگار نخواست  
 از گرانایگان عصر کیست که در دبستان افاضتش نوازند و در بزمیک دم از جمیع دان  
 بر آرد که آبادی یارای چهره شدن باشد بدست یاری قوت جامعہ ہوگی علوم و فنون پیروز  
 هنگامه افروز افاده بوده و از وفور دانش و تجرد و هر سلفت بر سخن قادر آمده با بجمه منجاب  
 این حضرت بدان بسیاری که نگارنده را دست خسته شود و خامها فرسوده گرد و و هنوز در  
 از طوابع و روی اظهار نیامده باشد آری هر جهان تاب را بوصف فرادانی نور وضیا  
 چه توان نمود و بحر محیط را بکیل و ذراع نتوان پیچود چون این نامه را از عنوان تا پایان همه  
 مشاهده فرمود و بطای سند استخوان توفیق قبول تبارک سبابت نامه نگار را بفرقدان بود  
 و بیم شری بر خط نظر پذیرد خاتمه رساله از نامه که بار بار فرورخت همانا بخیر داری کان بی رفت

سیاست چون در جمیل خورشید اول همانیست اندراج این قدسی تحریر انجسته تقریباً بشید  
وَاللّٰهُ لَا يُضَيِّعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ  
شریف و حکیمه قلم جاد و رقم دیر الانشا منشی محمد طهیر الدین خان بجاور  
بلکه امی غم فیضیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سُبْحَانَكَ لَا اَعْلَمُ كُنَا اَلَا مَا عَلَّمْتَنَا اَنْتَ اَعْلَمُ لِسِيكَ

قلم بدست خیال من زنده بسم الله مد او ساخته ام از سواد و دوده آموخته تحریر جان بی کافه  
زبون ان شریف و صریح نامه بود که لا اله الا الله جان دل شد حرف زن بی اختیار ای قلم  
بر خیز آمد وقت کار من که معذورم بعذر بخودی تو فی معذور چون من نبینم  
من نمیدانم چه میباید نوشت به هر چه خواهی بی تکلف بزرگوار زانکه مرفوع القلم  
نموده بود و دوست من داری بدست اختیار به ظهیری که انشای آفرینش بر این صانع  
اوناگون بر حقیقه ایجاد رقم زد که ت وَالْعِلْمُ وَمَا يَسْطُرُ فَنَ ذَبِيرِكِ اَمَّا  
کائنات را به بدائع و قلمون بر لوح هستی نقش بست که اَنْشَاءُ اَنْشَاءُ ثُمَّ تَجْعَلُهَا  
اَمْشُوعُ الْمُنْشِئُونَ رابعی اربعه عناصر ریخته کلک قدرت اوست و است  
بهات ستم حکیمه خانه قدرت او دریای حدش بیکران و خواص خاصه از طبع او شریف  
قدیری که لوح و قلم آفرید به قدرت وجود از عدم آفرید به چه انشا که در پرده  
ظلم و نشر بی ذات انسان بهم آفرید به پیداست که همه منشآت نشا اولی و اخری  
علی العموم از انشا قدرت اوست که قُلْ هُوَ الَّذِي اَنْشَاءُ كُلَّ شَيْءٍ وَجَعَلَ لِكُلِّ الشَّيْءِ  
وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ اَلَا اَخْرَجَ عِبَارَت ازین است از اینجا است که اَلَا اَفْئِدَةَ

عام است که بر تمام آفرینش صادق می آید مگر این انشای خاص که ظاهرش با دست قلم  
 و باطنش با جان و دل کار بهم افتاده است ثانی در گریست که نسبت تعلیم آن  
 بذات خاص خود میفرماید که میفرماید علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم  
 چه جای تعلیم که نسبت کتابت هم بجانب ذات خاص خود میفرماید که میفرماید و انشائه  
 لکاتبون از اینجا است که هیچ ماسوی از قلم و خامه قدرتش بیرون نتواند بود که میفرماید  
 كل صغیر و کبیر مستطوع لاجرم اکنون نمونه این انشای حقیقی در عالم ظاهر  
 توان دید که حصه این برای هر فرد بشر از عالم علوی جداست که از سلف تا خلف چنان  
 که بر صحائف قرطاس فرسوده و چین عجز نموده اند که زبان یکی و مضمون یکی مگر طرز بیان  
 و مذاق کلام هر کس جداست که با دیگری نسبت ندارد هر کس ادب و نیش خامه فی حد  
 و آلی جداست که اگر نام صنف هم بمیان نباشد مگر ارباب معنی فهم در سخن فی العلم  
 نیکو در مییابند که طرز بیان و کلام فلان است آری ارباب کمال اهل زبان که اطقه  
 را با خامه بهم داشته باشند درین زمانه کجا که حریفان باده با خور وند و رفتند  
 تهی نخانه ها کردند و رفتند به خصوص از زبان دیار فارس اکسیکه از دیار هندی باشد  
 چگونه تواند نوشت که با هم متضاد اند اگر می نویسند ممکن نیست که بوی هند از و نیاید  
 در سنه هجری درین دیار او ده شخصی نامی که ابتدایش از زمره هند بود و آخر کار  
 بزمره اهل اسلام در آمده به تخلص نام مرزا قلیل نام بر آورده از زبان انان نامی این دیار  
 نامور بود که بلاغت بیان و فصاحت زبانش و معلومات بی پایانش از تصنیف  
 نظم و نثر متکاثره او پدید است استاد زمانه مسلم الثبوت بالاتفاق بود که در هر زبان  
 و محاورات از عربی و فارسی و ترکی نظم و نثر تصنیفات بسیار دارد میگویند که زمره و نثر

از تصانیف او در ولایت فارس و ایران بنظر اهل زبانان در آمد که از آنجمله این شعر در حفظ  
 محفوظ است **س** یک بجای بگوئی تو ز خون پاک نبوده کشته گشته تپان بود  
 و گر خاک نبوده این مضمون بندش الفاظ را که همه اهل زبانان پسندیدند مگر اینهم بر زبان  
 رانند که بوی هندی آید یعنی بجای یک **ج** لفظ یک قدم زیبا تر بود که پیایش زمین  
 از قدم می باشد نه از وجب که وجب برای پیایش ثیاب اجب است نه زمین از پیشت  
 که مستور این عقیده بدل نقش بسته بود که مرد هندی هر چند مرتبه استقام را از خود  
 در گذراند مگر لاحاله پیش زبان دنان فارس مایه ضحکه و استهزا تواند بود آن مگر زیبا  
 اهل زبان از کجا تواند آورد **س** گو مصور صورت آن دستان خواگشید حیرتی داشت  
 که نازش را چه سان خواگشید به لاجرم بدین خیال اکثر حملات نظم و شعر فارسی را که  
 از زبان این بهیچمان بر آورده بودند اکثر بقوت دستی سپرده و بعضی پیروده اختلاط و  
 انجدرین نهانه اردو پسند از ناطقه نصیب نمیشود بزبان اردو سپرده میشود و تا مایه  
 ضحکه و حر فکری اهل زبانان نباشیم از اینجا است که کتاب اسرار که با او اسرار النبوت  
 و فضائل النبوت و تاریخ پسند آورده و مفید النساء و قوام النساء بنامه اردو و ترجمه  
 که بنیایه استحسان پسند سرکار گورمنت در آمده به مرتبه مرجع و استحسان عطا شده و  
 بساعت سبعه بران فرزند شد بدین تطایر که کتاب تلخیص الانشا زبان فارسی است  
 بحال صنایع تکلیف و تصنیف و اقتباس خامه سپرده و لطیف در آورده و کار برده و همیشه  
 کار بجای نرسید لاجرم بدین وجه که دلم ازین زبان سروده بود و دلخاسته و  
 که زبان عجیب از مرد هندی چنانست که زبان هندی از مرد فارسی چنانکه آن مرد  
 شیراز را بر فارسی ما مردم هندی استهزا است تا مردم هندی را هزار مرتبه پادشاه

بر زبان هندی آنها ضحکه است چنانکه یکی از اهل زبان فارس که بحسب اتفاق وارد  
 هندوستان شد و بتان هندی دلش در برودند تا بنظر طیب خاطر معشوق خودش  
 زبان فارسی ترک داده بزبان اردوچه می سراید که رام و لچن هر دو تیرا گفته است  
 موتیا بیا بر در تو شسته هست لاجرم اندکی انصاف در کار است که به نسبت همچو اردو  
 اهل فارس فارسی ما هندیان هزار مرتبه صورت رحمان دارد چنانکه در زبان فارسی  
 هیچگونه استعمال لفظ هندی گنجایش پذیر نمی باشد و نهایت معیوب است پس  
 مرد هندی اگر فارسی مطلب خیر صاف صاف بر طراز دکه در دکه ام حرف دهد  
 نه آید منتهای کمال اوست نه مقام استزای بخلاف آن در هندی اردو همه ترکیب  
 و الفاظ فارسی می باشند فقط برای نام از ضمائر و موصولات بطور ترکیب هر یک  
 می باشند چنانکه تمام دو این شعرای اردو گوئی متاخرین بهین خط ملاحظه شود که  
 همه الفاظ فارسی و عربی است فقط ترکیب موصولات و ضمائر بطرز هندی است  
 و بس که مترطیع دیوان شیخ ناسخ علیه الرحمه که در اردو گوئیان متاخرین مسلم الثبوت  
 اوستا در زمانه بالاتفاق است این است که **س** مرا سینه هی مشرق آفتاب غم  
 طلوع صبح محشر چاک هی میری گریبانگاه ملاحظه رود که سوای چند ضمائر و موصولات  
 همه الفاظ فارسی یا عربی است که تمام دیوان و کلیات او خرواری بهین شتی از  
 نمونه است پس هرگاه همچو اردو که محض فارسی است از زبان فارسیان درست  
 نمی آید که مثل شعر مذکور بالا می باشد که هندی نیست باری از زبان ما هندیان  
 زبان غیر مانوس فارسی که هرگز حرف هندی را در و دخلی نباشد چنان ادانشان  
 که مطلب از آن بخوبی تمام یاد را که ملاحظه کنندگان در آید بنابر وجه برابر اردو

اهل فارس غالب توانند شست و علاوه اکثر محاورات صحیح مستعمل اهل زبان فارسی که  
 از زبان آنها زیبا و از زبان ما مردم هندی نهایت نازیبا و متروک و معیوب بوده اند  
 چنانکه بگویند بهار دانش می نگارو که صانع بی آلت با صور گوناگون بهر چند حسب محاوره  
 فارسیان درست باشد مگر در هندی شور و خروش را میگویند و این در تلفظ بالفعل صبور  
 یکسانست علی هذا لفظ ظل غلیل یعنی شایه برتر در فارسیان اهل زبان مستعمل است مگر  
 چون بالفعل ذلیل با ذوال حجه هم تلفظ است لهذا یک مرد هندی وستانی که با مستناد  
 محاوره فارسیان بالقاب حضرت ظل سبحانی با و شاه غازی الدین حیدر لفظ ظل غلیل  
 بطایفه خبیث نوشت ذلیل شد علی هذا لفظ شهوت یعنی خواست فارسیان بتمام  
 خواست طعام لفظ شهوت طعام بی تکلف استعمال میکنند علی هذا لفظ فرجه یعنی کشادگی  
 در فارسیان مستعمل است که لفظ عربی است مثل اللهم فرج لنا یا فرج کنان بیرون آید  
 و گلستان سعدی علیه الرحمة است بدین استناد یکی از هندیان را که خطب محاوره داشت  
 اهل زبان و گرفت باستعلاج والده خودش پیش طبیب رفت که بر بدن والده اش از  
 فساد خون جابجا شقی شده فرجه مانمایان بود پس بدین وجه آن مستعجیل هندی  
 بر عایت محاوره دانی خودش پیش طبیب پی میگوید که والده صاحب بسیار عارض اند  
 و شهوت با کمال خنده است و بر تمام بدن فرجه یا واقع اند طبیب بجا بگفت که یک  
 شهوت به تمام فرجه مساعدت نمیکند بقدر حصه هر فرجه اندک اندک منقسم میشود  
 لهذا ترا اولاد دانی است و فرجه را مقدم تر است فقط لا تجرم محو فارسی محاوره است  
 از زبان ما مردم هندی همین مثال را در پیش از محو معائب هندیان چه ابو دود فارسی  
 درست بمحاوره اهل زبان نوشتن کار هر هندی نبوده است تا زمر برین طرز تخریر



کتاب آهنگ غریب که البته اسم با همی آهنگ غریب ارد که با همه طرز بیان اهل زبانان  
 از این محائب پند بیان پاک و صاف است و سلاست بیانی بر آن مزید هر چند مؤلف کتاب  
 بنام کشتنوس و فرید احیاء و رافل کتاب نام خود بصراحت نمی نویسد و در آخر کتاب  
 چند عذر و ناچاری ضمیمه می نویسد مگر چنینندگان صاحب نظر و آرا بجان سخن نمیرسند  
 که در خانه کسی هست به بهر رنگی که خواهی چنانکه سپوش به که من آن قدر عا  
 می شناسم به مشک آنست که خود بویید که عطار گوید که گفتن عطار کی حاجت بود  
 کین چه هست به از غلامان علی ثابت که ناشن قنبر است وین دیگر تفصیل زین  
 تحریر او ظاهر تر است به فضل حج که بعد و هم از این پیغمبر است به ذلک فضل الله  
 یؤتی به من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و وصل الله علی رسولہ الکریم  
 بدختم شدن این سخن بعضی از اعز او احباب به نظم قطعات تاریخ و تقریر اینها می فرمودند  
 و در ضمن آن سبب تالیفش می فرمودند مدح نامه نگار به بالغه با یکبار بر و در فاما کتاب بحر و ف که انداز  
 حد ویش شناسد بر کم با یکی هیچانی خود بعد زبانی اعتراف ارد که گریزی داری  
 و همتا و عیب دوست نه بدید بجز آن یک هنر به حکم محبت صادق حسن ملین ارباب به نور  
 این فرموده چنان واقع و واقع شده که سخن از کلمات با یکبار رسید با کسی حال چون خاطر عزیز بود  
 لاجرم اندک آن به وین صحنه واجب بود و نفس الامر آنکه این ارباب که بانهار کمال  
 جوهر قابلیت خود را و نمودار نمودند در نظر اولا الهاب به حقیقت مدح خود نوشته اند و  
 مؤلف گفته اند با جمله هر چه قطعات تاریخ به ترتیب قبل در پایان صحیفه مندرج کرده  
 نخستین قطعه تاریخ نتیجه فکر آسمان پیوند زاده طبع بدن جناب فادت آب قرا زنده  
 رایت جاد و متوالی نواز زنده کوسن به مثالی تریع نشین چار بالش بهر دانی قد و خاوند

سخن و بیانی کان جواهر بلاغت عثمان زو اهر فصاحت آدب آموز اهل نظر آموزگار  
ارباب چهره و بیکیتا سخنور بی همتا یادگار غالب همپایه کلیم و طالب علمای هنر  
مشتی سید غلام حسنین قدر بیکرامی مدرس فارسی مدرسه مونس که باقتضای محرومیت  
دست چربی بر سر این آسینه سر کشیدم قطعه تقریر صفت ناله ناگوار آبروی تازه کشید

و هو هذا

قطعه تاریخ از تاریخ انکار با هر حالات محروم و محنتی بنیاد بگوشتی سید غلام حسنین صاحب

نشر و نشر مثال و شعرا و شعری تل  
یز و خطی تا چون بر آرد در جدل  
آهنت شورش پیشرو و سعدی گستان  
دوایه دینی مرغلی از گل همی سازد  
سیچکد عرف از مدادش یا عطار دازل  
و ده چه نام آورد اندر سال هجری بخل  
یکل نام بشار گردی است و ازل  
بر شمر انگشت گردستی بداری دجل  
پرسد اگر بد آهنگ غریبی بدل

مشتی انشایی خوش شاعری قنبر علی  
خط بی بی بر کشه کلکد بایر پیش او  
ایست شورش بابل کلزار از آفتاب کند  
صد طلوعت میچکد از غنچه نطق خوشش  
میرسد بر صحنه حرفش یا مدامت بر فلک  
در جاز افشاد و آهنگ غریبی بر کشید  
این نگارین نامه انتم دو تاریخ و در  
مصرع اول بود هجری و ثانی عیسوی  
با جوی زهره در سماع آید عطار د با رسم

قطعات تاریخ زاد طبع سلیم نتیجه فکر استقیم بر آدم مولود  
محمد عبدالاحد صاحب پیشکار تحصیل السوان طبع سیدیاو

آنکه ز انشاگریش غنچه هر چار سو  
مثل نیار و جز او چرخ باین جستجو

حاجی بیت صم حضرت قنبر علی  
مهر سپهر سخن بدر سمانی کمال

خط بی بی بر کشه کلکد بایر پیش او  
ایست شورش بابل کلزار از آفتاب کند  
صد طلوعت میچکد از غنچه نطق خوشش  
میرسد بر صحنه حرفش یا مدامت بر فلک  
در جاز افشاد و آهنگ غریبی بر کشید  
این نگارین نامه انتم دو تاریخ و در  
مصرع اول بود هجری و ثانی عیسوی  
با جوی زهره در سماع آید عطار د با رسم  
قطعات تاریخ زاد طبع سلیم نتیجه فکر استقیم بر آدم مولود  
محمد عبدالاحد صاحب پیشکار تحصیل السوان طبع سیدیاو  
آنکه ز انشاگریش غنچه هر چار سو  
مثل نیار و جز او چرخ باین جستجو

خامه جوهره در از نامه به بنجار خوش  
 از پی شایان رهبر و خضر گزین  
 نشر طبع و فصیح شعور باف لاک زد  
 برق معانی فتاد شعله زن این میگاه  
 اینده صفحه اش عینک حق بین علم  
 حرف لفظش بهم مثل دو گیسوی حور  
 نقطه حرف سیاه مردک چشم حور  
 طبع گهر زای من ریخت در گون سخن  
 رنگ بیافش نگر زو کش صبح اول  
 بین سطوح کتاب چشمه آب حیات  
 مسک بنجار او طرز ظهوری بود  
 خواسته عابد الا حد گوهر تاریخ نغز  
 نفی نشرش چو یافت راه بیایم مراد

از صدق سبند اش ریخت بطرز نگو  
 وز پی اشراقیان بر دره آور داد  
 منشی پیر فلک گفت که لاس شد  
 چشم دوایر کشاد دیده بحیرت درو  
 و رخ لفظش گزین معنی حق بنمو  
 معنی حرفش عیان چون زول نا بود  
 دیده حور ای علم نور سنا پدید ازو  
 آنکه دبیر فلک یابد ازو آیه و  
 خط سوادش گزین به خط خود برو  
 هست دبیر فلک زنده جاوید ازو  
 گوش دل یگنان موحوش آهنگ او  
 از صدق فکر خود تا که فاش اند برو  
 سال بهین برگزین باغ مراد مگو  
 ۱۲۸۸ هـ

الضیف

چه قنبر علی نشر نشره نثار  
 ز انگیز معنی و لفظ شگرف  
 پائی سال تا سیخ نادر کتاب  
 سر و شش ز بانم زبان بر کشاو

نوشته ست چون سعدی و آرزو  
 ز هی داد جلوه به طرز نگو  
 ز پیر خود شد مراجستجو  
 زبان در ستایشگر بهای او  
 ۱۲۸۸ هـ

الضیف

آن سخنور گو بود قنبر علی سرگذشت ره با بهنگ غریبها در فصاحت و بلاغت ثنائیش ای ز بهی رنگین سیاهنمای او نثر او از نثر مراد آبکش طبع گوهرزای من عبدالحق غوطه زد غواص من در بحر شعر	مثل او مسرگزن نیار و روزگار زده بنوک خامه ندرت نگار غیر احوال کس نه بیند زینهار تخته کاغذ نمودش سبزه زار نظم او از نظم گوهر آبدار پیر سال فرخش شد خوش استار گوهر نعت آیدش از رکنار
--	--

ایضا

چونکه قنبر علی برادر من سور و دور و مر حب اگر دید ماچو خانه خدا گردید پادشاه سال او قمر زد کلک کرد تصنیف اوقات عمر بادی خانه خدا گردید
---

ایضا

چون قنبر علی کرد قصه حجاز ند اگر دعات با دودین ز بهی بر کمر و استن بر زده ز راه خدا معجزی سر زده
---

ایضا

چون قنبر علی نثر عالی نگار پنی سال فصلی نمودم سال وقایع رستم کرد اندر سبیل سروشم گفتم حیران و لیل
--

ایضا

چون قنبر علی این نامه نغز سیحی سال را از چرخ چارم بنوک خامه با صد خوش بپای ند آمد که خضر راه و استی
--

۴۸  
ایضا

چونکه قبر علی از طرز بهین ضبط نمود	واقعات حج خود آنکه بود فرض عین
طائر قدس باهنگ گزین هندی سال	کرد از سدره ندانادی خضر حرمین

۱۹۲۵  
ایضا

شد ختم چو نامه نگارین	از کلک برادر مکرم
بر طرز قفاوشش بخوان سال	مقبول سخنان ببالیم

قطعه تاریخ زاده طبع و قفا و برادر منشی عبدالحامید صاحب تخلص بفرمایند

منشی فیجاده من قبر علی	سایب غزو علاؤی منرات	سوی مکه رفت با صدق نیا
و ایس آمد هم بامن عاقبت	از زیارت شد شرف هم زج	بدر احمد به یزدان محبت
واقعات راه حج حال حجاز	سر بسیر بنوشت کلک ش عاقبت	نامه و کشین بخشیم ناظر است
هم فی سالوک یکسره شفاعت	این بهایون نامه را فرما دوزار	سال فضلی گفت گزین آخرت

قطعات تاریخ طبع و عزیز بجان منشی مهر علی اوسط برادر صحیفه طراز

انجی معظم چو زدیجه دول	ز صدق ارادت بدامان مکه	پیش سفر کرد و گشته پرافشا
چو بلبل بسوی گلستان مکه	هم از خاک طایه خوش شد بنو	شرف یافته هم از ارکان مکه
بطرز بهایون جانان نهشته	نوا یئین صحیفه ز دیوان مکه	پی سال تاریخ ای مهر کلکم

رقم کرد شمع شستنیان مکه	ایضا	سوی کعبه چو رفت قیدین
زین سفر گذشت و حال نو	خامه مهری سیر احوال	جدا واقعات سال نو

۱۲۸۸  
ایضا

قبله من ز صدق نیت شد	رنگر اچون بسوی ملک حجاز
----------------------	-------------------------

<p>ترز با غم بشکر سنت حق + از همه واقعات راه و سفر و هکتابی که ناگهان برخاست سال فصلی نوشت مهر خیزین</p>	<p>که سلامت برفت و آید باز ساخته نامه به ندرت ساز شور تحسین ز ترشمن و شیراز مخبر صادق از دیار حجاز</p>
<p>چون جناب اخوی اکبر من نامه ترشمن زد و رستم که درو چه نویسم ز بیشی و صفش ظل حق باد بر سرش و انتم از مهر حب سال تا بخشش</p>	<p>قطعه تاریخ نیتجه فکر سعید از لی باسط علی همین برادر مولف ظل طفش که دایما باشد از سفر جملہ ماجرا باشد حد من اینچنین کجا باشد سایه رفتش مرا باشد هدیه خانه خدا باشد</p>
<p>عزیز من چو احرام حرم بست چه خوش بنوشت از هر منزل راه زیب مر خوب طبع خاص و عام شده تاریخ او مر خوب دلها</p>	<p>قطعه تاریخ چکیده انامل عطف لعل مولوی شیخ رحیم بخش صاحب منظره خال نامه نگار ندرویش صدق نیت آشکارا بر رسم روز نامه ماجرا را شده تاریخ او مر خوب دلها</p>
<p>چتمیر علی و زهه نامه اش پی سال منظر بفکرت برفت که نورش محیط جهان شد بدین</p>	<p>رقم یافت از کلک خوش نال او سروشنی نداد بدنبال او چرخ ممد آمد سال او</p>
<p>قطعه تاریخ ریخته قلم بلاغت رقم غریزی منشی محمد یاسین سلمه</p>	<p></p>

چو سر نوشت از دولت زیارت حج دین زمانه بحکم ارادت از لے ز سر نو ده قد های و پنجه از قزگان گرفت به ریح و ز طواف بیت الله بهستیابی گنج مراد آخر کار ز واقعات سفر و ز سوانح آن ملک ز بی قانع ترش که رکن دین است سروش غیبی سال بی سر اغراق	به است همت قنبر علی مندر و خسته بود با نقیاد قضا سر نهاد و شد کمر رسید خطوه زنان سوی منزل مقصود جبین رخ روی ادب قف سجده نمود از ان دیار براد وطن قدم فرسود بضبط خامه کشید بر لب صفحہ کشف دام چاد و حرف است در قیام و قعود دری ز بحر فصاحت گرا نهاده فرمود
--	--

قطعات تاریخ نیتجه و نکر نام تمام مؤلف مستحکم

بادای نسر لیه سبج خامه می بست بر صوفیه از بهر تاریخ سال وی چو فشانده که بود بهر گذشت سیر حیا	گشت آهنگ منجج سوی حیا بارک الله که کار نامه شگرف طائر فکر تم پیر پرواز اینها	تحت هر منزلی و قایع راه گشت نیامی هست طر و طراز وار رسید از سروش غیب آواز چو شد حج کعبه مراد لکشین
سیان تم از صدق و راقون هم از من بود و یاد کاری بدر پی سال بنماک سو دمین	همه واقعات سفر بر چه بود هم از بهر هر و رفیق گزین سروش هایون بگو شتم و مید	ز خامه بنامه سپهر و م که بین چو از گوشش و شد هم کامیاب بی جاوده راستا نستان
لوش الله که برادر حریتم شکر آید به نسیم وافر	خضر توفیق مرشد ناصر از پی پیشکش یار انم	عود هم شد ز لب نیل مراد اربعان تو چو واجب اختر

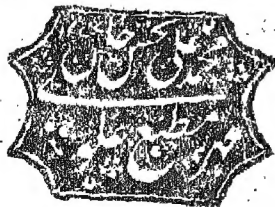
ماجرای او و منزل را	ضبط کردم که شد اینک صخر	ناگزیرست سپین بایزمن
بوکه نیکویش بیزیر و ناظر	از پی سال نوم نقش چین	و ره آورده و شکر و نادر
چو بانی زبان بجا بطور قطعه تاریخ صوتی	ممنوع طبع واد	شفقتی میان تاج اعلیٰ صبا
چو کوئی بجائی ساه کے بار	پاپ ہر مارگ او چیارا	جو کوئی جای کی رتی کرے
کوئن پاپ سو چن چن ہر	منشی قنبر علی ارتدجیب کی	سند بارہ سی اٹھاسی تلبہ
جو یہ انچس کرے بجا را	ہجری سن کا ہوئی او بار	پر گھٹ گپت سوا یکی ہوئے
پر تھم بجا کرے جو کوئے	لکھا ارتھ بین چو گنا	باجی سوے اسیسی وینہا
آدہ انت دیکھا جو سنا		
جو بے رہے جگت مان چہیا		
دوہڑا		
بڑے بجاگ قنبر کے گئی ساه کے ہار	تراب کی آسا لگ ہی جو پور دی گرا	
قطعہ تاریخ نتیجہ فکر نقد و دین او شیخ احمد علی صبا	شوق خلفا الصلح کاظم صبا	
مروجہ رئیس حکویشاگرد و شیعہ تائب بلیر	الہ منشی طفر علی خان بہادر اسیر	
یافتہ ترتیب این نسخہ زیبا ای شوق	بد لطافت بہ فصاحت بہ بلاغت نایاب	
طبع مرقفہ بگو صر سال طبعش	شدہ مطبوع چہ این نادر و دھچک پکتاب	
خاتمہ الطبع		
نہ الحمد والمکرمین بان عادت تو امان نسخہ شفا بخش دل مومنین صحیفہ روح افزا		
سماد تفرین حق رسالہ نادر الوجود طریق سلک خانہ مہموسہ بی بی شعیب الغریب دیار الحبیب و آدم تاریخی		
اسرائیل غریب از تالیف شاعر کامل میر قافل نثار بنی نظیر شعیب و قفر شعیب تاجی شہزادہ دوست یگانہ مستغنی		



عن الامام صفی حاشی حاجی قزلباشی صاحب مجلس قدس سره بهشوی ضلع  
 و احباب خویش روز پنجشنبه سفر سعادت بهراز وقت باده روی  
 مالوفه طیفه رقم کرده ذخیره اندوز سعادت شدند و بی خبران را به سواد دیار  
 چون از کثرت خویش احباب تکلیف مولف بنقل و تسوید کتاب رسانیدن نرود این تجدید و تدارک  
 فرید کند اصنف ممدوح محلی شدش زیر طبع مناسب دید و اجازت طبع بمالک طبع علی  
 برادر دلی و سیر چشمی پسندید چنانچه مصنف ممدوح صحت بقابل اول خود کرده و نوبت انجا  
 مولوی محمد محسن علی سلمه الله القوی مصحح مطبع علوی بحال در سنگی و نهایت خوبی تصحیح  
 انقلاب کبابی و پروغ فرمودند احمد علی حسانه که موافق مطلوب با تمام خان الا نشان بنفع  
 و الا نشان محمد علی بخش خان سلمه الله النینان در مطبع علوی تمام لکنو محله کشته محمد علی بخش  
 بتاریخ پانزدهم شهر رمضان المبارک ۱۲۹۱ هجری از حلی طبع محلی گشته ار که آرای شهو و گردید

صحت نامه ترغیب الغریب الی دیار الحبيب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۱	ها	همان	۳۱	۱۵	سادات	شاداب
۵	۱۲	ها	همه	۳۲	۲۷	کریوهای	کریوهای
۱۵	۹	مساه	مشاه	۳۴	۱۳	سواد دیار	سواد دیار
۲۷	۱۱	اما	آما	۳۶	۱۹	معروف قزلباش	معروف به قزلباش



واسطه سند اس امر که یک کتاب چینی است  
 مطبع علوی کی بی مهر مطبع ثبت کی گزین





قالت

DUE DATE

٩١٥٦٣٢

قالت

٩٠٣١

٩١٥٦٣٢

ترغيب الغريب الى ديار الحبيب (٢٠٠٠)

DATE	NO.	DATE	NO.

٩٠٣١